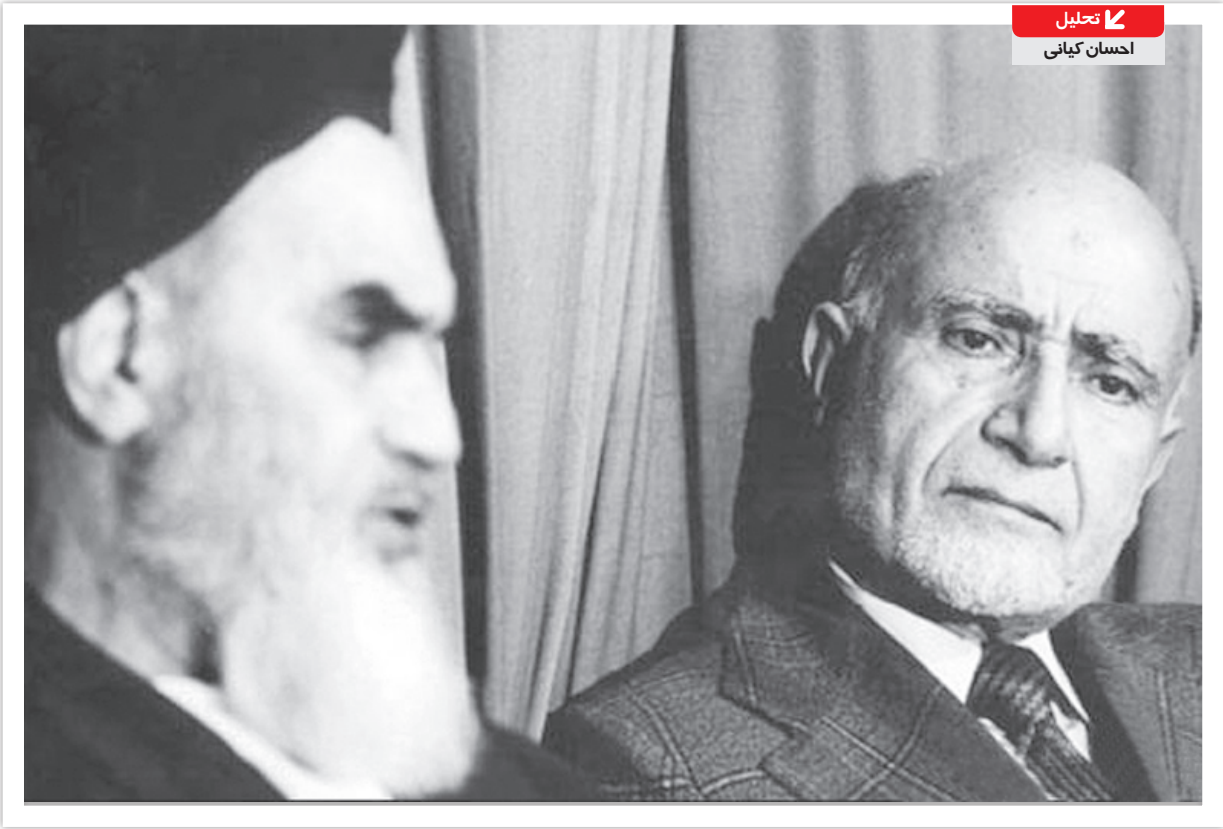




تحویل احسان کیانی



«من اسلام را برای ایران می خواهم ولی آیت‌الله خمینی ایران را برای اسلام می خواهد»؛ این جمله معروف مهندس مهدی بازرگان در کتاب «ایران بیسن دو انقلاب»، در بیان اختلاف دیدگاهش با امام خمینی با به تعبیر دیگر اختلاف دیدگاه ملی گرایان با اسلام‌گرایان در محافل سیاسی به‌طور عوامانه‌ای ترویج شد تا از یک‌سو اتهام گم‌ریزی را از جریان ملی‌مذهبی جدا سازد و از سوی دیگر، جریان مکتبی را به فقدان وطن‌دوستی بهیمن نماید.ولی بهتر آن است که برای راستی آزمایی این سخن و تبیین این که کدام جریان، وطن‌دوست‌تر (و نه وطن‌پرست‌تر)!

■ **از ناسیونالیسم غربی تا شوونیسم شرقی**

در آستانه ورود اروپا از دوران رنسانس به عصر روشنگری و برآمدن ایدئولوژی‌های عقل‌گرایی و در پی کنار زدن دیانت مسیحی از عرصه سلطه سیاسی و اجتماعی بودند، ناسیونالیسم(Nationalism) به مثابه اترتاتیوی ظهور کرد که پای در جای مذهب گذارد. این واژه به معنای تولد گروهی از مردم در یک مکان است که در معنای ثنوریک، تعدادی گر نوعی آگاهی جمعی بود که مفهوم ملیت را تبیین می‌کرده در مقابل مسیحیت که همچون یک نخ تسبیح، سرزمین‌های اروپای واحد را به همدیگر پیوند می‌داد و با تزلزل در حاکمیت کلیسای کلاسیک کاتولیک، ملی‌گرایی بر مبنای انسان‌گرایی نوین اندیشه غربی، توانست هویت جدیدی به مردمان پریشان اروپا بدهد که میان امنیت اقتدار گرای کلیسا و آزادی آثارشینیستی عصر روشنگری، سرگردان می‌بودند. پروتستانیسم، با ضربه‌ای که به اقتدار کاتولیسیسم در قرائت کتاب مقدس وارد آورد و اجازه ترجمه عهد جدید به زبان‌های مختلف اروپایی را صادر نمود، اولین جوانه‌های هویت ملی را مکتب‌گاران زبان لاتین کتب مقدس و ترویج زبان‌های منطقه‌ای‌تر به مثابه اولین نمود همانندسازی‌های جمعی، پدید آورد. به‌طور ویژه پس از جنگ‌های ۳۰ساله مذهبی میان کشورهای اروپایی که از ۱۶۱۸ تا ۱۶۴۸ میلادی به طول انجامیده بود و به جز بریتانیا که در آن نسوی آب‌های مرزی اروپا بود، بقیه کشورهای اروپا در این نبردها زخم خوردند. به همین دلیل، پیمان وستفالی که به این نبردهای خونین میان کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها پایان داده بود، ملیت و میان‌رشته‌های سیاسی آن در آن نسوی آب‌های مرزی اروپا روابط دولت‌های غربی به رسمیت شناخت و حقوق برابر و یکسان کشورها به عنوان واحدهای سیاسی مستقل برای نخستین بار مطرح شد و مورد پذیرش قرار گرفت. مطابق این پیمان کشورهای مستقل حق تعیین سرنوشته خود را دارند، برابرند و حق دخالت در امور هم را نیز ندارند. بنابراین، دیگر خبری از مشروعیت‌بخشی پاپ به سلاطین نبود و آنها به واسطه حقوق الهی شاهان که برخی اندیشمندان جدید به اقتدار مطلق شاهان پناه بردند و پادشاه را تنها در برابر مشروعیت خود را از آسمان و به واسطه حق سلطنت الهادی از خداوند دانستند. این اندیشمندان خسته از استبداد فراملی کلیسا و دیکتاتوری فرمولی و محلی فنودالیسم به اقتدار مطلق شاهان پناه بردند و پادشاه را تنها در برابر خدا مسئول می‌دانستند و نه نافرمانی از او را مصداق کفر و گناه الهی تبیین می‌کردند و جز حق تجزیه سرزمین، هر اختیاری برای او قائل بودند. با این حال، این اقتدار مطلق در دولت‌های گوناگون، شکل‌های مختلفی به خود گرفت. برای مثال در فرانسه، پارلمنت‌ها یا دادگاه‌های عمومی به همراه مجلس عمومی، از اقتدار شاه می‌کاستند و در بریتانیا نیز پیش از آن فرمان مورگنتا، اقتدار فراگیر پادشاه را با اشراف تقسیم کرده و مبنایی برای دفاع از حقوق عمومی پدید آورده بود. به همین ترتیب به مرور زمان، رشد ناسیونالیسم دامان سلاطین اروپا را نیز فراگرفت. اوج آن در انقلاب کبیر تودهای همگانی درآورد که محدود به مرزهای فرانسه نماند و امواج فکری آن به دیگر دولت‌های اقتدار گرای اروپا نیز سرایت کرد و به همین دلیل آنان را مجبور به جبهه‌گیری در مقابل این انقلاب نوا نمود. بابلون هم گرچه یک دیکتاتور بود که از آمان‌های آزادی خواهانه انقلاب را به محاق برد ولی در آن سوی مرزهای فرانسه چنان منادی آن آرمان‌ها قد برافراشت. قرن نوزدهم، قرن طلایی ناسیونالیسم بود. بنتام در بریتانیا، هوگو در فرانسه، گاریبالدی در ایتالیا و

بود، کارنامه جریان‌های مختلف مورد بررسی قرار گیرد. در این بررسی، «نهضت آزادی ایران» و تا حدودی «جبهه ملی چهارم» را به عنوان نمونه‌ای از گروه‌های ملی‌گرا مورد بررسی قرار می‌دهیم و در مقابل، جریان موسوم به خط امام را که در احزابی چون «حزب جمهوری اسلامی» یا «جامعه روحانیت مبارز» و تشکل‌های همسو مانند «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی» و «سازمان ادوار انجمن‌های اسلامی(تحکیم وحدت)» نمایان می‌شود و بهتر از آن در بیانات و اقدامات امام نمود روشنی داشت، مورد پژوهش قرار می‌دهیم. ابتدا توضیحی در باره

ریشه‌ها و ویژگی‌های ثنوریک و تاریخی ناسیونالیسم به عنوان یکی از اولین ایدئولوژی‌های کلاسیک غرب بیان می‌کنیم و پس از آن مابقی تطبیقی این اندیشه با کتش و منش سیاسی ملی‌گرایان ایران در تاریخ معاصر، تفاوت راهبرد دو جریان فوق‌الذکر در جریان حوادث پیش و پس از پیروزی انقلاب اسلامی را بررسی خواهیم کرد. هدف از این یادداشت تبیین صحیح مسئله زاویه هر فتن «ملی‌گراها» از جریان انقلاب در مدت کوتاهی پس از پیروزی آن در بیانات و اقدامات امام نمود است که اسلام اصیل و این نگرش نسبت به موضوع انقلاب داشتند.

محمدباقر قزوینی، اولین اندیشمند ایرانی که واژه ناسیونالیسم را در کتاب «توطئه ناسیونالیسم» در سال ۱۳۰۷ میلادی به‌کار برد.

تشدید کرد که نمود تشکیلاتی آن در جبهه ملی اول، نمایان شد. پس از خروج متفقین از کشور و ثبات نسبی در فضای سیاسی، مسئله ملی‌شدن نفت و مقابله با استعمار چندین ساله بریتانیا در این انرژی فسیلی تجدیدنپانذیر، به مهم‌ترین خواسته گروه‌های سیاسی منتقد و مستقل تبدیل شد. به همین سبب، تجربه جبهه ملی اول در فراگیری این جریان‌ها به گونه‌ای بود که از فداییان اسلام تا آیت‌الله کاشانی و از حزب زحمتکشان تا دکتر مصدق را شامل می‌شد. این اتحاد بی‌سابقه همراه با پشتیبانی عمومی افشار شهرنشین به موفقیت آنها در تصویب قانون ملی‌شدن صنعت نفت منجر شد. در این دوره، ناسیونالیسم با وجه استعمارستیزانه مقابله با سلطه انگلیس بروز یافته بود. این چهره که از ملی‌گرایی در سیاست خارجی ایران به دیپلماسی عدم تعهد دولت‌های مستقل مانند مصر و هندوستان نزدیک بود و از تجارب استقلال‌طلبانه آنها بهره می‌برد، به سیاست بی‌طرفی مثبت یا موازنه منفی شهرت یافت که در پی ارتباط غیر خصمانه با همه دولت‌ها به خصوص طرفین جنگ سرد و در عین حال استقلال از آنان

محمدباقر قزوینی، اولین اندیشمند ایرانی که واژه ناسیونالیسم را در کتاب «توطئه ناسیونالیسم» در سال ۱۳۰۷ میلادی به‌کار برد.

تشدید کرد که نمود تشکیلاتی آن در جبهه ملی اول، نمایان شد. پس از خروج متفقین از کشور و ثبات نسبی در فضای سیاسی، مسئله ملی‌شدن نفت و مقابله با استعمار چندین ساله بریتانیا در این انرژی فسیلی تجدیدنپانذیر، به مهم‌ترین خواسته گروه‌های سیاسی منتقد و مستقل تبدیل شد. به همین سبب، تجربه جبهه ملی اول در فراگیری این جریان‌ها به گونه‌ای بود که از فداییان اسلام تا آیت‌الله کاشانی و از حزب زحمتکشان تا دکتر مصدق را شامل می‌شد. این اتحاد بی‌سابقه همراه با پشتیبانی عمومی افشار شهرنشین به موفقیت آنها در تصویب قانون ملی‌شدن صنعت نفت منجر شد. در این دوره، ناسیونالیسم با وجه استعمارستیزانه مقابله با سلطه انگلیس بروز یافته بود. این چهره که از ملی‌گرایی در سیاست خارجی ایران به دیپلماسی عدم تعهد دولت‌های مستقل مانند مصر و هندوستان نزدیک بود و از تجارب استقلال‌طلبانه آنها بهره

می‌برد، به سیاست بی‌طرفی مثبت یا موازنه منفی شهرت یافت که در پی ارتباط غیر خصمانه با همه دولت‌ها به خصوص طرفین جنگ سرد و در عین حال استقلال از آنان

محمدباقر قزوینی، اولین اندیشمند ایرانی که واژه ناسیونالیسم را در کتاب «توطئه ناسیونالیسم» در سال ۱۳۰۷ میلادی به‌کار برد.

**فعالان ملی‌گرا که پیش از این شاهد سرکوب نهضت ملی‌شدن صنعت نفت توسط دربار یا حمایت قدرت‌های غربی بودند، به این نتیجه رسیدند که بدون قطع حمایت خارجی از شاه و جلب رضایت آنان در جهت اهداف خویش، نمی‌توانند برنامه‌های خود را به پیش ببرند. در واقع ایده ناسیونالیسیسم منفی ملی‌گرایان مبنی بر عدم وابستگی به هیچ یک از بلوک جنگ سرد که در جریان ملی‌شدن صنعت نفت از سوی مصدق دنبال می‌شد، طی حوادث گوناگون و به خصوص در دیالکتیک رخ داده‌های دهه‌های ۴۰ و ۵۰، به سوی ناسیونالیسیسم مثبت شاه که در پی کسب حمایت هر دو قطب کمونیسم و لیبرالیسیسم بود، نژد یک شد**



# اندیشه

اندیشه ۸۸۶۸۴۷۱

# چرا جریان ملی‌گرا برای انقلاب هزینه نداد



دفاع ناسیونالیست‌های ایرانی از قانون اساسی مشروطه در حالی بود که امام خمینی، اواخر دهه ۴۰ با تدریس سلسله درس‌های ولایت فقیه در نجف، عملاً هر گونه تلاشی برای اصلاح دولت‌شاه را عبت و بیهوده انگاشتند. به همین دلیل در شرایطی که اکثریت جامعه‌شهرنشین ایران و به خصوص حاشیه‌نشینانی که از ظلم مضاعف مرکز نشینان به ایران و به خصوص حاشیه‌نشینانی که از ظلم مضاعف مرکز نشینان به ایران و به ستوه آمده بودند، متأثر از اهانت روزنامه اطلاعات به امام خمینی، عزم خود را برای در انداختن طرحی نو جزم نمودند. برخی بر قطع حمایت از شاه تأکید می‌کردند و برخی بر ادامه حیات رژیم پهلوی اصرار داشتند. نظر دیگر، رفتن شاه از ایران و سپس مصالحه با مخالفان ملی‌گرا و حفظ چارچوب سلطنت مطابق با قانون اساسی مشروطه بود

محمدباقر قزوینی، اولین اندیشمند ایرانی که واژه ناسیونالیسم را در کتاب «توطئه ناسیونالیسم» در سال ۱۳۰۷ میلادی به‌کار برد.

هر دو قطب کمونیسم و لیبرالیسم بود، نزدیک شد. به بیان دیگر، حامیان دیروز مصدق پس از تجربه شکست سنگین از ائتلاف دربار و غرب، تصمیم گرفتند در این ائتلاف، جدایی بیندازند. بنابراین برداشت آنان از استقلال و مبارزه با استعمار، جای چندانی در تاکتیک‌های مبارزاتی آنان نداشت. به همین دلیل، بازرگان معتقد بود واژه «استعمار»، واژه‌ای چپ‌گرایانه است که تحت تأثیر جریان‌های مارکسیستی همچون حزب توده در ایران ترویج شده و به جای آن از لغت «استیلا» بهره می‌گرفت و در مقابل برخی منتقدانش که معتقد بودند مرکز ثقل مبارزات باید نفوذ قدرت‌های غربی باشند، می‌گفت که غرب به سبب قدرت شاه، در کشور نفوذ یافته و اگر در کشور، دولت مستقلی مستقر شود، نفوذ غرب نیز برچیده خواهد شد. در عین حال، او بیان می‌کرد که بدون قطع حمایت غرب از رژیم شاه، امکان پیروزی وجود ندارد و باید ابتدا طرف‌های اروپایی و به خصوص آمریکا را راضی به فشار به شاه کنیم. به همین دلیل، بازرگان و تعدادی دیگر از اعضای نهضت آزادی، از اوایل سال ۱۳۵۷، مذاکراتی را با سفارت آمریکا در تهران آغاز کردند و به آنها پیام دادند که اگر حمایت خود از شاه را قطع کنند، می‌توانند به همراهی با دولت آینده ایران در مقابله با اتحاد جماهیر شوروی، امیدوار باشند. این تاکتیک مخالفانی در میان برخی اعضای نهضت آزادی که دلپسته مبارزان مذهبی و به خصوص امام خمینی بودند، داشت. آنان ضمن مخالفت با تأسیس جمعیت دفاع از آزادی و حقوق بشر، جنبش مسلمانان ایران را پایه‌گذاری کردند که آن نیز پس از چند ماه دچار انشعاب شد و جنبش مسلمانان مبارز به رهبری حبیب‌الله پیمان از آن سربر آورد.

■ **انقلاب اسلامی یا انقلاب ۵۷؟**

دفاع ناسیونالیست‌های ایرانی از قانون اساسی مشروطه در حالی بود که امام خمینی، اواخر دهه ۴۰ با تدریس سلسله درس‌های ولایت فقیه در نجف، عملاً هر گونه تلاشی برای اصلاح دولت‌شاه را عبت و بیهوده انگاشتند. به همین دلیل در شرایطی که اکثریت جامعه شهرنشین ایران و به خصوص حاشیه‌نشینانی که از ظلم مضاعف مرکز نشینان به ایران و به ستوه آمده بودند، متأثر از اهانت روزنامه اطلاعات به امام خمینی، عزم خود را برای در انداختن طرحی نو جزم نمودند. از سوی دیگر، قدرت‌های غربی متأثر از گسترش قیام در اواسط سال ۱۳۵۷، در اجلاس گوادلوپ در فرانسه، دچار اختلاف شدند. برخی بر قطع حمایت از شاه تأکید می‌کردند و برخی بر ادامه حیات رژیم پهلوی اصرار داشتند. نظر دیگر، رفتن شاه از ایران و سپس مصالحه با مخالفان ملی‌گرا

محمدباقر قزوینی، اولین اندیشمند ایرانی که واژه ناسیونالیسم را در کتاب «توطئه ناسیونالیسم» در سال ۱۳۰۷ میلادی به‌کار برد.

مشر ثمر واقع نشد و بی‌کفایتی دولت مصدق در عرصه‌های دیپلماسی و اقتصاد و اختلافات درونی گروه‌های جبهه ملی اول به فروپاشی آن و سپس کودتای انگلیسی-امریکایی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ انجامید. دولت پهلوی پس از عبور از فراز و نشیب‌های دهه ۳۰ و تثبیت قدرت خود در اوایل دهه ۴۰ خورشیدی، با اتکا به کمک‌های ارزی آمریکا و سرکوب مخالفان در قیام ۱۶ خرداد ۱۳۴۲، ناسیونالیسم مثبت را در پیش گرفت که اندکی بعد در اوایل دهه ۵۰، مغرور از درآمدهای سرشار نفت، آن را به نوعی شوونیسم اسلامی را مشاهده کرد، سرانجام از هدف عمل به ۲۵۰۰ ساله، تغییر تاریخ هجری خورشیدی به تاریخ شاهنشاهی و تأسیس حزب رستاخیز ظاهر شد.

■ **استعمار و استیلا**

جامعه ایران در اواخر دهه ۵۰ خورشیدی، متأثر از بی‌کفایتی‌های دولت پهلوی در تدبیر معیشت مردم، فقدان آزادی‌های قانونی، برگزاری انتخابات فرمایشی، سرکوب شدید مبارزان مسلح و حتی غیرمسلح، فاصله طبقاتی و اسیستی سیاسی، اقتصادی و حتی نظامی به دولت‌های غربی، مستعد یک شورش فراگیر علیه طبقه حاکم بود. سوال‌های قبل از آن، جبهه ملی دوم به سبب بر خورد منفعلانه در قبال انقلاب سفید و سپس سرکوب قیام پانزده خرداد به محاق گرفت و جنبه ملی سوم آن رو که نه انگیزه و نه توان بر خورد رادیکال با دولت پهلوی را نداشت، مضمحل شد و نهضت آزادی ایران نیز پس از بازداشت رهبران سر در سال ۱۳۴۲ دچار کود و خموشی شد. بخشی از جوانان رادیکال و آرماتگرای آن جریان که ناسیونالیسم مجاهدین خلق را تأسیس کردند، هر چند از حمایت ضمنی مهندس بازرگان و آیت‌الله طالقانی بهره‌مند بودند ولی بازرگان با توجه به روحیه سالمت‌جویانه‌اش هرگز با آنان همراهی و همدلی مساعدی نشان نداد و آیت‌الله طالقانی نیز پس از تغییر ایدئولوژی مجاهدین در سال ۱۳۵۴ از آنان دوری جست. در شرایطی که آیت‌الله طالقانی همان دوران به‌زادداشت شد، نهضت آزادی متأثر از پیروزی جیمی کارتر، نامزد دموکرات در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا، تصمیم گرفت فعالیت‌های سیاسی خود را احیا کند و هم‌زمان با دعای حقوق بشری دولت جدید آمریکا، مهندس بازرگان و جمعی از پارانش نیز «جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر» را تأسیس کردند. جبهه ملی چهارم نیز در همین زمان تأسیس و فعالیت‌های خود در راستای التزام به قانون اساسی مشروطه را در پیش گرفت. مهم‌ترین حقوق بشر دولت ایالات متحده بود تا اقتن حامیان غربی شاه، موجب فشار آنان به دولت پهلوی و گشایش در فضای سیاسی کشور شوند. آنها در این راستا اقدام به نامه‌نگاری به سازمان‌های فعال در زمینه حقوق بشر از یک‌سو و نامه‌نگاری به سران حاکمیت همچون شاه و نخست‌وزیر از سوی دیگر کردند تا امکان تحقق اهداف خود را بیشتر فراهم کنند. فعالان ملی‌گرا که پیش‌ازاین شاهد سرکوب نهضت ملی‌شدن صنعت نفت توسط دربار با حمایت قدرت‌های غربی بودند، به این نتیجه رسیدند که بدون قطع حمایت خارجی از شاه و جلب رضایت آنان در جهت اهداف خویش، نمی‌توانند برنامه‌های خود را به پیش ببرند. در واقع، ایده ناسیونالیسم منفی ملی‌گرایان مبنی بر عدم وابستگی به هیچ یک از بلوک جنگ سرد که در جریان مبارزات صنعت نفت از سوی مصدق دنبال می‌شد؛ طی حوادث گوناگون و به خصوص در دیالکتیک خدادهای دهه‌های ۴۰ و ۵۰، به سوی ناسیونالیسم مثبت شاه که در پی کسب حمایت

و اعلامیه حقوق بشر که در اولین اساننامه نهضت آزادی نیز در کنار قانون اساسی مشروطه و دین اسلام به عنوان سه پایه فکری این نهضت نام برده شده‌اند؛ هرگز در پی گذار از مشروطه نبود و روحیه مسالمت‌جو و مباحه‌روی بازرگان و برخی رهبران جبهه ملی مانند سنجایی، مانع از ترویج شور و شوق انقلاب در میان این گروه‌ها بود. از سوی دیگر، آنها هر نوع رادیکالیسمی را نوعی چگرای بی‌اگرایش به مارکسیسم تلقی می‌کردند و قادر به تمایز میان اسلام انقلابی با دیگر جنبش‌های رادیکال و مردمی نبودند. این علاوه بر برخی نظریات لیبرالی در نغرت آنان از حزب توده به علت عدم همراهی با دولت مصدق و همچنین تجربه تلخ دخالت شوروی در مسئله اشغال آذربایجان ریشه داشت. علاوه بر آن، مهندس بازرگان، تغییر ایدئولوژی سازمان مجاهدین خلق را نیز معمول رشد گرایش‌های مارکسیستی و نفوذ جریان‌هایی مانند چریک‌های فدایی خلق می‌دانست و حاضر به پذیرش دولیسیسم اندیشه‌های علم‌گرایانه خود و پارادو کسی که در نهایت جوانان عضو مجاهدین خلق را در دوراهی پذیرش علم مبارزه از مارکسیسم یا پایبندی به اعتقادات اسلامی قرار داد، نبود. این در حالی بود که مبارزان اسلام‌گرای انقلاب به جهت اعتقاد به جهادبه مثابه یکی از احکام واجب کفایی و اطمینان به درایت و شجاعت رهبری امام، با یکی از عبور از قانون اساسی و بنیان‌افکنی حاکمیت پهلوی نداشتند و از سوی دیگر می‌دانستند با رسوب ساختارهای حقوقی و حقیقی نظام پیشین، راهی برای اجرای احکام اجتماعی اسلام که یکی از اهداف مهم آنان بود، باقی نمی‌ماند. اندکی بعد از پیروزی انقلاب، ملی‌گرایان نام پیشنهادی خود برای نظام تازه تأسیس را اعلام کردند: «جمهوری دموکراتیک اسلامی». بنا بر نظر آنان، میان جمهوریت و دموکراسی اختلافی وجود دارد. جمهوریت به معنای حاکم شدن نظر اکثریت است حال آن‌که دموکراسی، حفظ حقوق اقلیت می‌باشد. آنها با پسوند دموکراتیک در پی اجرای برخی مفاد اعلامیه حقوق بشر بودند که تعارضاتی با مبانی فقه اسلامی دارد ولی سخن صریح امام خمینی که «جمهوری اسلامی، نه یک کلمه کم، نه یک کلمه بیش»، راه را برای هر پیشنهاد دیگری سد کرد. پس از آن نیز، نوع برخورد آنان با مسئله تسخیر لانه جاسوسی آمریکا در آبان ماه ۱۳۵۸ و مخالفت با تقابل با قدرت‌های غربی نیز ریشه در همان لیبرالیسیم کلاسیک ملی‌گرایان داشت. حال آنکه از قضا دانشجویانی که در راه برچیدن بساط نفوذ غرب در ایران، سفارت آمریکا را اشغال کردند، بهای بیشتری به استقلال طلبی می‌دادند. اگر بنا

محمدباقر قزوینی، اولین اندیشمند ایرانی که واژه ناسیونالیسم را در کتاب «توطئه ناسیونالیسم» در سال ۱۳۰۷ میلادی به‌کار برد.

به پایبندی به جنبش ملی‌شدن صنعت نفت هم می‌بود، این دانشجویان پیروی خط امام بودند که انتقام کودتای ۲۸ مرداد را گرفتند و تاوان بیش از ۳۰ سال دخالت آمریکا در امور داخلی ایران را به او چشاندند در حالی که بیرون دیروز مصدق، با این امر مخالفت و آن را بر خلاف منافع ملی قلمداد کردند. به بیان دیگر، اسلام‌گرایان در تعریف کلاسیک، بیش از ملی‌گرایان، دغدغه استقلال ایران و عدم وابستگی به شرق و غرب را در سر داشتند. ملی‌گرایان به‌رغم حقوق تاریخی نفوذ شوروی به واسطه حزب توده و دخالت آمریکا در کودتای ۲۸ مرداد با توجه به برخی بنیان‌های فکری خود، شوروی را دولتی تاوتلیتر و دیکتاتور ولی ایالات متحده را نماد دموکراسی و حقوق بشر دانسته و حاضر به فراموشی دخالت‌های پیشین غرب بودند یا حداقل می‌گفتند: «می‌بخشیم ولی فراموش نمی‌کنیم!» تفسیر انقلاب در نگاه ناسیونالیسیسم ایرانی معاصر، تنها یک جنبش استبدادستیز بود و نه حرکت ضد استعماری. علاوه بر آن، از جهت تاکتیک‌های عمل‌گرایانه نیز آنها انقلاب را تنها در سقوط سلطنت خلاصه می‌کردند و اهمیت چندانی برای باقی‌مانده‌های ساختاری و حتی کارگزاران دوران طاغوت قائل نبودند. گویی انقلاب که پیروز شد، کار مردم به پایان رسیده و دیگر نیازی به حضورشان نیست. اما در حقیقت این خود جریان ملی‌گرا بود که نتوانستند بود همچون مردم خود را با انقلاب اسلامی تطبیق دهد و دیگر خمشورث مشر ثمر نبود. آن هم در حالی که اسلام‌گرایان انقلاب را یک استراتژی مداوم می‌دانستند که تاکنون نیز ادامه دارد. همچنان که شعار هر مرد وز و پیر و جوان انقلابی این بود که «نهضت ادامه دارد.»

■ **منابع**

- ↑ ایران بین دو انقلاب؛ مهدی بازرگان.
- ↑ تاریخ فلسفه سیاسی غرب (جلد دوم)؛ عبدالرحمن عالم.
- ↑ دانشنامه سیاسی؛ داریوش آشوری.
- ↑ اقتضای سیاسی ایران؛ محمدعلی همایون کاتوزیان.
- ↑ تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران. از کودتا تا انقلاب؛ غلامرضا نجاتی.

<sup>[1]</sup> محمدباقر قزوینی، اولین اندیشمند ایرانی که واژه ناسیونالیسم را در کتاب «توطئه ناسیونالیسم» در سال ۱۳۰۷ میلادی به‌کار برد

<sup>[2]</sup> محمدباقر قزوینی، اولین اندیشمند ایرانی که واژه ناسیونالیسم را در کتاب «توطئه ناسیونالیسم» در سال ۱۳۰۷ میلادی به‌کار برد